

وهم‌های ۱۴۰۱

پویان صادقی

خَلْقی دیدم ترسان و گریزان. پیش رفتم، مرا ترسانیدند و بیم کردند که زینهار، ازدهایی ظاهر شده است که عالمی را یک لقمه می‌کند. هیچ باک نداشتم. پیش رفتم و دری دیدم از آهن، فرو بسته که پهنای آن در صفت ننگجده، برو قفلی نهاده پانصد من. یکی گفت در این جاست آن ازدهای هفت سر، گرد این در مگرد. مرا غیرت و حمیت بجنید. بزدم و قفل را درهم شکستم. درآمدم، کرمی دیدم. زیرش زدم، فرومالیدم و بکشتم. (شمس تبریزی)

"من" از "ما" کم‌تر است و منفعت‌طلبی فردگرایانه دامن‌چاله‌ای است برآمده از حیات ما در ساحت جامعه‌ی مدنی لیبرال، لذت‌گرا و منفعت‌طلب و منبعث از رسوخ سلوک سرمایه‌داران و خرده‌مالکین به درون ذهنیت آحاد طبقه‌ی کارگر. اگر "ما" زیباتر و حقیقی‌تر از "من" است، که هست، پس بهتر که به هزار سعی و تلاش در راهش گام برداریم و صیغه‌های مفرد را به فراموشی سپاریم. چنگ‌زدن به هویت‌های متکثر منبعث از پدیدار، و آویزان شدن از بدیهیت‌های موهومی و نامتعین بلای جان است. سوخت‌وساز مبارزه را آن‌چنان جانی می‌طلبد که در شب تیره به نیرو و رهنمایی ستاره راه بپیماید. دیر یا زود هر کسی از پیکره‌ی طبقات فرو دست در برابر این پرسش قرار می‌گیرد که باید موضع بگیرم؟ موضع من چیست؟ پاسخ به چنگ آوردن صخره‌ی "ما" و صعود بر بلندای آن است.

دست‌های کثیف و جان‌های آلوده‌ی طبقات بالایی کاپیتالیسم گلوبال به‌مدد کید و مکر پدیدار و به حیل و نیرنگ آپاراتوس‌هایشان صباحی بود بیش‌از نیم‌قرنی که تقریباً نفس به‌راحتی درمی‌کشیدند و برمی‌آوردند. لیکن انکشاف واقعیت خنجر بر رخ پدیدار می‌کشد و خون وضعیت سرازیر می‌شود. از قرار، زمانه‌ی ما وقت خنجر کشیدن است و انکشاف کار خود را دارد می‌کند. خنجر از پس خنجر است که کشیده می‌شود و رد و درز از پی رد و درز است که دارد می‌گذارد. هر کدام از این درزها را به‌گوه‌ی اتحاد طبقاتی و جان باید از هم گشود. پی و پیه و نسوج سرمایه‌داری از خون ما فرودستان و استثمارشدگان است که نُضج می‌یابد. اتحاد و سازمان وقفه در این نُضج است. مبارزه‌ی

کمونیستی از هم‌دریدن این رگ‌وپی بیهوده و زائد سرمایه‌داری بر هستی ماست. دیگر همه‌چیز سرمایه‌داری مسخره شده است: سیاست‌مداران دلقک دروغ‌گویش، مدیریتش، کثرت فسادش، سلبریتی‌هایش، هنر و سینما و مسابقات فوتبالش، برنامه‌ها و شوهای تلویزیونی‌اش، و گنداندن محیط‌زیستش و و در کنار این‌ها دهشت و مصائبی چون جنگ و بی‌کاری و فحشا و گرسنگی و ... که به تکرار دارد می‌آفریند.

فجایع آپوکالپتیک و دژستان دیگر تنها ره‌آوردی‌ست که برای چند دهه‌ی آتی سرمایه‌داری برای جهانیان خواهد داشت. دوره، دوره‌ی افول هژمونیک است و پایان یک قرن از کاپیتالیسم گلوبال آمریکایی و واردشدن به عصر جابه‌جایی هژمونیک، که همه‌چیز به لرزه در خواهد آمد و بسیاری امور مألوف دیگر به روال سابق نخواهند گشت و نخواهند بود. دوره دوره‌ای‌ست که هر لحظه‌اش آستان حادثه‌ای و چرخشی است، دوره دوره‌ای‌ست که سوژه‌های منقاد کاپیتالیسم ذهنیت معمولشان را خود بحران وضعیت کاپیتالیسم گلوبال و ازجادررفته‌گی جهان‌های معنایی، از ریخت خواهد انداخت و به صرف همین‌ها دوره دوره‌ای‌ست که به مذاق کمونیست‌هاست. فروریزش جهان معنایی "امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی‌های ملی" سوژه‌های کاپیتالیزه‌ی فرودست را دست‌خوش اضطرابی می‌کند که از درونش می‌تواند کمونیسم سرریز کند، همان‌طور که بورژوازی و طبقات متوسط را از روال مأخوذ تاکنونی به سمت اولتراست‌گرایی، ناسیونالیسم افراطی و فاشیسم حرکت می‌دهد. یعنی وضعیت افول هژمونی آغاز دورانی‌ست که همه‌چیز به سمت یک وضعیت سرحدی در حال حرکت است. سرحداتی که خود رابطه‌ی سرمایه‌ایجانبش کرده است و امکان نفی‌اش را نیز تمهید. امکان در این سرحدات است که بال می‌گشاید. امکان در این سرحدات است که منفح می‌شود و ما را فرامی‌خواند. تمهید و تدارک پاسخ این فراخوان است. در این شرایط که هم خطر "سرنگونی‌طلبی" و "انهدام بی‌معنای اجتماعی" وجود دارد و هم اضطراب مبارزات کارگری به در می‌زند، این تمهید و تدارک خود را در هیأت سبک "کار بلشویکی" باز می‌نمایاند.

اگر که قرار است مبارزه‌ی طبقاتی در شرایط فعلی گامی به سمت جلو بردارد و اگر که قرار است انسجام طبقاتی‌ای در نقاط مختلف گراف اتحاد کارگران ایران زمین بر بسته شود، هیچ گریز و گزیری از کار صبورانه‌ی طبقاتی و بلشویکی نمی‌ماند و هیچ گریز و گزیری از موضع‌گیری طبقاتی سرسخت و قاطعانه نمی‌توان داشت. زمانه، زمانه‌ای‌ست که روح‌هایی با پیشانی‌ای پُرچین و گام‌های محکم می‌طلبند. روح استخوان است و یک بلشویک از ماندگارترین استخوان‌های زمانه‌اش استن و بایستن و شایستن. طلب عجزه‌ی فرتوت سرنگونی‌فوتی و فی‌الفور لقلقه‌ی زبان اپوزیسیون، حاصل‌اش تنها مخدوش و خاک‌آلوده‌شدن مبارزه‌ی طبقاتی است. ماشین عظیم و سنگین زمان در حرکت است و تحول است که پشت تحول فرامی‌رسد و هر یک منزل‌گهی‌ست برای انکشاف روح مبارزه‌ی طبقاتی.

چنین شود، دیری نمی‌پاید که صحنه آکنده از مبارزین و پراتیسین‌های راستین کارگری‌ای خواهد شد که عرصه را بر سرمایه تنگ خواهند کرد. حیف بود اسماعیل بخشی را که همراه جرثومه‌ای چون سپیده قلیان شود. حیف است رضا شهابی را که همراه منحنی چون لیلا حسین‌زاده گردد. ولی شدند و گردیدند. پس پیش به سوی "هسته‌های کارخانه"، این فرم طبقاتی هم‌بسته با محتوای طبقاتی.

"من" از "ما" کم‌تر است و دیر نیست که از پی کار و پراتیک صحیح طبقاتی-پرولتری، مایی برون بتابد و صحنه را به روشنی بتاود. "ما" از "من" زیباتر و حقیقی‌تر است و در دل تاریکی شب هم‌دستی و سازمان‌یابی‌ست که خورشید را به طلوع وامی‌دارد. بورژوازی و دولت‌هایشان در هر کشوری، هر کدام روایات گوناگونی را از این وضعیت "ازجادرفته‌گی" بسط می‌دهند و این صدها و هزارها روایات گفتمانی، هر یک در پی نمادینه کردن بورژوایی امورند. لیکن تنها یک و آن علم و مبارزه‌ی پرولتری‌ست که پاسخ راستین وضعیت گرگ‌ومیش ماست؛ و این امکان و حکم وضعیت است.

در ایران، پس از انباشت عظیم سرمایه‌داری و تناورشدن تضاد کارمزدی-سرمایه و با شکست استحاله‌طلبی دوم خرداد، دوباره مبارزه‌ی کارگران شروع به ریشه‌دوانیدن و تبارز کرد؛ با شکست انقلاب مخملی ۸۸، به لحاظ سیاسی کمونیسم امکانی را در سپهر نمادین بازیافت؛ با خیزش‌های بی‌پیرایه‌ی دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ وارد ساحت سیاست شد؛ و هم‌اکنون با شکست شورش براندازانه‌ی ۱۴۰۱ می‌رود که وارد میدان سیاست شود. این توارد کمونیسم به میدان سیاست در زمینه‌ی افول هژمونی "امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی‌های ملی آمریکا" و به تبع افول گلوبالیسم و لیبرالیسم رزونانس کرده، مشدد می‌شود و زین‌پس کمونیست‌ها باید در این قامت سترگ ظاهر شوند و اقتضائات نبرد در میدان سیاست و نیروهای سیاسی را اجابت کنند؛ کمونیست‌ها در پایان این دوره باید که در قامت یک نیروی سیاسی عرض اندام کرده باشند.

اپوزیسیون جمهوری اسلامی، اعم از راست و چپ، که چهل‌واندی سال است کلامش این است که دیگر "بحران نهایی" و "پیچ آخر" "رژیم" سررسیده است، چیزی جز خطوطی ضدکارگری نیستند که هیچ ربطی به پرولتاریا ندارند. حاشا، حاشا که هرگز از اینان دیگی برای کارگران و زحمت‌کشان گرم شده باشد یا شود. وظیفه و تکلیف

^۱ بنگرید به «ادیس‌ی امپریالیسم (سنخ‌شناسی، تکرار افول و فعلیت خاص انقلاب)»، از نگارنده، منتشره در فضای مجازی.

کمونیست‌هاست که با این دریوزگان سرنگونی به جدال برخیزند که دهه‌ایست برخاسته‌اند و اینک می‌رود که کفه به سمت‌شان سنگینی کند.

باید گفتارهایی چون حامد اسماعیلیون، توس طهماسبی و سعید قاسمی‌نژاد را دید، باید زالوهایی چون سپیده قلیان، لیلا حسین‌زاده و هژیر پلاسچی را از دیده‌جا نینداخت، باید انحراف و آلت‌دست‌شدن رضا شهابی و اسماعیل بخشی را فراموش نکرد، باید لاشخورهایی چون نازنین بنیادی، نرگس محمدی و نسرين ستوده را مشاهده کرد. باید بدانیم که که منظومه‌ی فکری سرنگونی‌طلبانه و دموکراسی‌خواهانه از اسانلو و بخشی و شهابی و نجاتی، مُشتی به اصطلاح "فعال کارگری" و در واقع پادوی امپریالیسم و بورژوازی می‌سازد که فعلشان به مبارزه‌ی طبقاتی ربطی ندارد و آب به آسیاب دشمن می‌ریزد. پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی و "پراتسین" بودن چیز دیگریست و "فعال" دموکراسی و "اپوزیسیون" بودن چیزی دیگر. چپ اپوزیسیون که خواب سرنگونی "فی‌الفور" جمهوری اسلامی را می‌بیند پیش‌برد متین و راستین مبارزه‌ی کارگری-طبقاتی را به طاق نسیان کوبیده و دست‌دردست قماش راست اپوزیسیون، به مانعی عمده بر سر راه مبارزه‌ی طبقاتی تبدیل شده است.

نمی‌شود دست‌روی‌دست گذاشت و در این جهان متلاطمِ نظاره‌گر صرف وقایع بود. باید پراتیک کمونیستی و تجربه‌ی دو قرنی مبارزه‌ی طبقات پرولتری را در جهان و تجربه‌ی بیش از یک قرنی آن در ایران را ره‌توشه ساخت و به نبرد با وضعیت شتافت. صد البته که در این نبرد صبر بلشویکی و مرارت‌کشی کمونیستی را باید فراراه خود داریم و از دنباله‌روی و ماجراجویی، این دو سرِ نابه‌جا، پرهیزیم. دهشت‌های سرمایه‌داری از استعمار هرروزه تا جنگ و تورم و بحران و گرسنگی و فحشا و نابودی اقلیمی و ... جهان را دربر گرفته و این همه آک و آسیبِ تلی از جهانی به‌جاگذاشته که اگر همین‌طور پیش برود شاید حیات بر آن نابود شود. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری سوز‌های خلق کرده که در منجلاب مصرف‌گرایی، هِدونیسم، ریا و دورویی، فردگرایی و منفعت‌پرستی و ... در غوطه‌اند و این همه تلی انسانی به‌جاگذاشته که اگر همین‌طور پیش برود تبدیل به زامبی خواهند شد.

از دیرباز، جامعه‌ی انسانی تقسیم به طبقات شده که در سرمایه‌داری به اوج خود رسیده است و همین اوج، امکان برون‌رفت و گسست و ارتفاع و انقطاع در این سلسله‌ی طبقاتی تاریخ تاکنونی را برمی‌سازد. هوشی‌مینه گفته بود که بین سرمایه‌داری با کمونیسم دره‌ای است که باید با پیکر کمونیست‌ها پر شود. پیکرهایمان را باید آماده کنیم که این دره پُر شود.

«چنین شعار «طبیعی» و «معصومی» برای ما باید یک رجز نبرد و فریاد یورش حقیقی [از سوی دشمن] باشد [و تلقی شود]». (لنین، چه باید کرد؟)

اگر از حزب چپ ایران (فداییان خلق) و دور و اطرافش و نیز از حزب کمونیست کارگری (ح. ک. ک. بگذریم، که به دنبال تحولات بورژوایی اند و خود نیز بدان معترف‌اند، می‌شود گفت که تقریباً قاطبه‌ی چپ ایران شورش اخیر را "انقلاب" درک می‌کند و خود را در میانه‌ی یک تحول انقلابی گمان می‌دارد. ح. ک. ک. که خط خلص منصور حکمت فقید را پی‌گیری می‌کند مبتنی بر نظریه‌ی سرنگونی حکمت و بر اساس سبک کار "جنبش سلبی، جنبش اثباتی"^۲ وی کل فعالیتش را بر سرنگونی فراطبقاتی ج. ا قرار داده و هرگونه انتقاد به اپوزیسیون راست را تحت اصل «اپوزیسیون اپوزیسیون نباید شد» نادرست می‌داند. سنت فدایی نیز که سر بر آستان دموکراسی سوده و غنوده، تحولات را صرفاً از سر تحقق دموکراسی می‌فهمد و امید دارد که با رفع "استبداد دینی"^۳ فضای دموکراتیک بر جامعه حاکم شود و در این راه از انواع ائتلاف و همکاری با انواع دسته‌جات مشروطه‌خواه و جمهوری‌خواه ابایی ندارد.

اما محل بحث آن طیف چپ است که فضا را انقلابی ادراک می‌کند. در نوشته‌ی پیشین استدلال شد که تحولات اخیر پس از مرگ دختری به نام مهسا امینی شورش سرنگونی طلبانه است که درست به دلیل قرارگیری مسأله‌ی حجاب اجباری بر متن شکاف بین جمهوری اسلامی ایران و امپریالیسم آمریکا، نیروهایی که از خود متصادر می‌کند راهی جز انحنایافتن به سمت جنبش کانونی برآمده از این شکاف ندارند: جنبش سرنگونی طلبی. در نوشته‌های پیشین تر توضیح داده شد که هدف جنبش سرنگونی بازگرداندن ایران به مدار امپریالیستی آمریکا و جذب و ادغام سیاسی آن در این مدار و میدان است. دیدن امر سرنگونی هم چون انقلاب آن اشتباه مرگ‌باری است که این طیف از چپ، که هم‌اکنون قاطبه‌ی آن را تشکیل می‌دهد، مرتکب آن است و دچارش. خط و مرزی که می‌کشند این است: «چپ برانداز شاخصه‌ی شناخته‌شده‌اش، از جمله، تبلیغ و ترویج نظری و عملی صریح در جهت همکاری و اتحاد با نمایندگان سیاسی بورژوازی برای براندازی جمهوری اسلامی است».^۳ بدین معنا که شرایط را انقلابی و مشمول دیالکتیک اعتلایی انقلاب درک کرده و وظیفه‌ی خود را بازکردن مسیر پیشروی آن فهم می‌کنند و احزابی چون ح. ک. ک. و حزب

^۲ «هر نوع تلاش برای آری گفتن، اثباتی تشریح کردن، به نظر من جنبش بالقوه عظیمی را که می‌تواند پشت سر ما بیاید را تجزیه می‌کند. ... کسی می‌تواند رهبری این جنبش را بر عهده بگیرد که نماینده نخواستن باشد و نماینده تا آخر بردن این نخواستن». (جنبش سلبی و اثباتی، سمینار کنگره سوم حزب کمونیست کارگری، شهریور ۱۳۷۹)

^۳ فلاخن، شماره‌ی ۲۱۹، در دوراهی انقلاب و براندازی (بودن یا نبودن؟ مسئله این است)، ص ۹.

چپ ایران را آلوده به اشتباه. سازمان‌هایی چون حکمتیست-خط رسمی تمام استراتژی‌شان این است که سرنگونی پیش گفته باید توسط طبقه‌ی پرولتاریا انجام شود و لنینیسم را این گونه می‌فهمند. خب، پُرپیداست که این نه تبدیل سرنگونی به انقلاب بل که کشاندن پرولتاریا به آوردگاهی بورژواامپریالیستی و به‌زیر استیلای گفتمان راست سرنگونی طلبانه است. در واقع، موضوع این نیست که امر عامی دارد رخ می‌دهد که وظیفه‌ی انقلابیون زدن بال راست "برانداز" آن و تبدیل کردن امر عام به امر خاص "انقلاب" است، بل که قضیه این است که معرکه‌ی به‌پاگشته را واجد خصلت تام پروامپریالیستی باید درک کرد که کاملاً می‌بایست از در تقابل و درهم کوبیدنش وارد شد.

گروهی مثل "همت"، که خطی ست التقاطی^۴، قضیه را این می‌فهمد که مطالبات به‌حق چون رفع حجاب اجباری در این غایله‌ی ۱۴۰۱ وجود دارد که در شکل سرنگونی طلبانه بروز کرده است و خود را قابله‌ی انکشاف "پوزیسیون ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی" می‌دانند که قرار است گپ بین محتوا و فرم بلواهایی چون ۱۴۰۱ را ملغا سازند و «خواست رهایی مستتر در آن را رها و نیروی مادی رهایی اجتماعی واقعی»^۵ کنند. غیر از گپ فرم و محتوای مدعایی از سوی "همت"، گویا شکاف هدف و وسیله نیز در این میان موجود است و هدف درست رفع حجاب اجباری با وسیله‌ی نادرست سرنگونی طلبی دارد پی‌گیری می‌شود و هدف ایشان رفع این شکاف است. در این خصوص کل مسئله بر سر تبیین نادرست و درست موضوع فرم و محتوا است:

اقتصاددان سیاسی روس ای. ای. روبین در یک زمینه‌ی دیگر نوشت: «در مورد مسئله‌ی رابطه‌ی شکل و محتوا، نمی‌توانیم فراموش کنیم که مارکس دیدگاه هگل را اتخاذ کرد، نه کانت را. کانت به شکل به‌مثابه چیزی بیرونی در ارتباط با محتوا می‌نگریست، به‌مثابه چیزی که از بیرون به محتوا می‌چسبد. از زاویه‌ی فلسفه‌ی هگل، محتوا به خودی خود چیزی نیست که شکل از بیرون به آن بچسبد. برعکس، محتوا به واسطه‌ی تکاملش، خود به شکلی که نقداً در وجود آن نهفته بوده حیات می‌بخشد. شکل به ناگزیر از میان خود محتوا رشد می‌کند.»^۶

الصاق و چسباندن شکل بیرونی سرنگونی طلبی به "خواست رهایی" موجود در مطالبه‌ی رفع حجاب اجباری به‌منزله‌ی محتوا، کل چیزی است که "همت" برای عرضه دارد. در صورتی که مسأله نشان‌دادن وحدت فرم و محتواست. از آن جا که "همت" در سطح بدهاقت به‌حق رفع حجاب اجباری مانده است، سطح عالی‌تر سیاست را، که عرصه‌ی نزاع

^۴ بنگرید به «ضد احاله‌ی ۱ (علیه التقاط و نیز عدالتخواهی)»، از نگارنده، منتشره در فضای مجازی.

^۵ از دیالکتیک تباهی تا راه رهایی، حسین خاموشی و مرتضا یگانه، تارنمای همت، آبان ۱۴۰۱، ص ۹۹.

^۶ سرمایه‌ی مارکس چگونه شکل گرفت، جلد یک، رومن روسدولسکی، سمین موحد، نشر قطره و نشر ورجاوند، چاپ اول، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۲۵.

طبقات است، به سطح زیرین تر مطالبه‌ی زیستی و اجتماعی فرومی‌کاهد و تقاص این تقلیل را با گرافه‌گویی در خصوص فرم و محتوا پس می‌دهد و چاره‌ای ندارد که از ریسمان "توازن قوای طبقاتی" بیاویزد:

ترکیب و آرایش نیروها و نیز توازن قوای طبقاتی و حضور نیروهای رهایی‌بخش در این میدان است که تعیین می‌کنند، نیروی این انفجار چه سمت‌وسویی پیدا می‌کند.^۷

در واقع، محتوا همان سرنگونی طلبی است که از شکاف جمهوری اسلامی ایران با امپریالیسم آمریکا سرریز می‌کند و همین شکاف است که به آن تعین می‌بخشد. این محتوا به منزله‌ی سرنگونی طلبی است که فرم‌های هم‌بسته‌ی خود، از استحاله‌گرایی دوم خرداد تا انقلاب مخملی ۸۸ و براندازی ۱۴۰۱، را از درون می‌زاید. ترکیب و آرایش غایله‌ی ۱۴۰۱ مشخص است و به سبب شکاف برسازنده‌اش هیچ سطحی از توازن قوای طبقاتی و بافت طبقاتی آن، قادر به دگرگونی ماهیت آن و سمت‌وسوی آن نخواهد بود.

این مسأله را نشریه‌ی "پرچم" نیز به گونه‌ای دیگر بازتولید می‌کند آن‌جا که از «مداخله‌ی بلوک سرمایه‌داری غرب در اعتراضات ایران»^۸ حرف می‌زند؛ یعنی تو گویی اعتراضی معصوم و مطالبه‌ای پیشاپیش به حق در سطح معصومیت اجتماعی انسان موجود بوده است و این مداخله‌ی غرب است که آن را آلوده کرده. چنین فهمی، این مسأله‌ی اساسی را درک نمی‌کند که خود این مطالبه در بستر مشخص ایران راهی جز بازنمایی سرنگونی طلبانه در ساحت سیاست ندارد و اصلاً مداخله‌ی امپریالیستی خود همین اغتشاشات است و نه «مداخله‌ی سرمایه‌داری غرب»^۹ در یک اعتراض برآمده از «ستم مضاعف بر زنان»^{۱۰}. هم "همت" و هم "پرچم" رفع این شکاف بین فرم و محتوا یا هدف و وسیله و الغای "مداخله‌ی سرمایه‌داری غرب" را در مقوله‌ی "تغییر توازن قوا به نفع پرولتاریا" می‌فهمند که از قضا بعد از تغییر توازن قرار است که بدنه‌ی اعتراضات ۱۴۰۱ جذب قوای پرولتری نیز بشوند.

ورکرست‌های نشریه‌ی "پرچم" اعلام می‌دارند که «مرزبندی به معنای مقابله با این اعتراضات نیست»^{۱۱} یعنی آن‌ها با عظیم‌ترین شورش پروامپریالیستی ساری و جاری در کف خیابان‌های شهرهای کشور که پیامدش چیزی جز "انهدام بی‌معنای اجتماعی" نیست قصد مقابله ندارند که هیچ، بل که درصددند با تغییر توازن قوای طبقاتی بدنه‌اش را جذب نیز

^۷ از دیالکتیک تباهی تا راه رهایی، همان، ص ۲۱.

^۸ نشریه‌ی پرچم، شماره‌ی شش، ص ۸.

^۹ در این خصوص بنگرید به «جمهوری اسلامی، طراز سیاست و دال سیال حجاب»، از نگارنده، منتشره در فضای مجازی.

^{۱۰} نشریه‌ی پرچم، شماره‌ی شش، ص ۳.

^{۱۱} نشریه‌ی پرچم، همان، ص ۸.

بکنند. غیاب سیاست کمونیستی و عدم لحاظداشت طراز سیاست، چنین می‌کند. غیاب سیاست باعث می‌شود درک نکنند که یکی از مدخل‌های اساسی تغییر توازن قوای طبقاتی تحلیل و موضع صحیح در فرآیند مبارزه است. آرزومندی ورکریستی که «پیش‌روی برای به‌دست‌آوردن مطالباتی هرچند کوچک» را «گام‌های اولیه و عناصر زمینه‌ساز برای شکل‌گیری صف مستقل سیاسی طبقه‌ی کارگر» می‌داند، وجود این صف مستقل سیاسی طبقه‌ی کارگر را را نیرویی می‌داند «که می‌تواند افقی در برابر مطالبات دموکراتیک بخش‌هایی از اقشار میانی نیز قرار دهد»^{۱۲} و کار را به جایی می‌رساند که بوالهوسانه بنگارد: «در وضعیت فعلی عدم وجود این افق سیاسی و ضعف سازمان‌یافتگی طبقه‌ی کارگر است که اعتراضاتی چون شهریور را تنها به زنجیره‌ی سرکوب حنین جمهوری اسلامی و مداخله‌ی اپوزیسیون خون‌خواه پیوند زند.»^{۱۳} بلاهت متکثر این جملات پُر هویداست: در انطباق قرار دادن و هم‌ارز دانستن شورش پروامپریالیستی و اولتراراست ۱۴۰۱ با نهضت سیاسی-کمونیستی پرولتاریا. قرار است ورکریست‌های نشریه‌ی پرچم با ایجاد توازن طبقاتی «مطالبات دموکراتیک» ۱۴۰۱ را از شر «مداخله‌ی سرمایه‌داری غرب» برهانند. چنین است که ایشان با معرکه‌ی ۱۴۰۱ مقابله نمی‌کنند و یکی از سترگ‌ترین وظایف کمونیستی را در این پیچ اساسی بر زمین می‌نهند. معنای غایی ورکریسم همین است: بر زمین نهادن وظایف سیاسی به نفع وظایف اقتصادی؛ و دقیقاً به دلیل بر زمین نهادنِ اولی، در پراتیک وظیفه‌ی دوم نیز به خطا می‌روند. بند نافی که ورکریست‌ها را به خط و بینش و منش کمونیستی پیوند می‌داد در منازعه‌ی تئوریک-سیاسی تابستان ۱۴۰۱ بریده شد^{۱۴} و در اولین پیچ سیاسی محتوای لزج و ضد‌پرولتری و ساده‌دلی ضدسیاسی-ضدنظری آن‌ها خود را بروز داد.

در واقع از سویی، در این میان بحث نابه‌جای "توازن قوا" دقیقاً آن فرض مهلکی ست که بر پایه‌ی آن خوش‌خیالی "التقاطی" تارنمای همت و ساده‌دلی "ورکریستی" نشریه‌ی پرچم را موجب می‌شود. یعنی توازن قوایی طبقاتی‌ای که دقیقاً قرار است از موضع و پراتیک صحیح کمونیستی، اتفاقاً در دام‌چاله‌هایی چون ۱۴۰۱، منکشف شود، به پیش فرض عملی موهوم در آینده بدل می‌شود که به‌همین دلیل هیچ‌وقت فرانخواهد رسید. از سوی دیگر، در این میان تقلیل طراز سیاست به سطح مطالبه‌ی اجتماعی، آن خبط متدلوزیک و هستی‌شناختی درخصوص طرازهای هم‌زمان جامعه‌ی

^{۱۲} نشریه‌ی پرچم، همان، ص ۱۰.

^{۱۳} نشریه‌ی پرچم، همان، ص ۱۲.

^{۱۴} بنگرید به نوشته‌های «یک گام به پیش و دو گام به پس» از وحید اسدی، «ورکریسم، الغای سیاست و دژ کارخانه» از نگارنده، «پرولتاری و مبارزه‌ی طبقاتی: علیه ورکریسم» از صمد کامیار، «غیاب سیاست کمونیستی و زبان حال خرده‌کاری» از آصف سرمد، همگی منتشره در فضای مجازی.

سرمایه‌داری، سطح منطق ارزش (اقتصاد)، سطح جنبش و مطالبه (جامعه‌ی مدنی به منزله‌ی پدیدار سطح اقتصاد) و سطح سیاست (به‌منزله‌ی توپوس نزاع طبقاتی و دلالت طبقاتی) است که موجد واگویی‌هایی چنین هزل‌آمیز می‌گردد.

خواستِ حضور کارگران

خوانش انقلاب‌بودنِ وقایع ۱۴۰۱ از سوی چپ ایران، به تبع دو وظیفه را در مقابل چپ سرنگونی‌طلب ایران، در متن این وقایع، قرار می‌دهد: اول، زدن بال راست این شورش، که بالاتر بدان پرداختیم، و دوم، کنش در جهت به‌میدان کشاندن آحاد کارگران. این کوشش مبتنی بر این اسطوره‌ی ورکریستی است که اگر کارگران به‌میدان و خیابان آیند، صرف این حضور تبعات بعدی را کلید می‌زند و توازن قوای "انقلاب جاری" را به نفع جناح چپ جابه‌جا می‌کند.^{۱۵} خوانش انقلابی‌بودن وضعیت و اسطوره‌ی پیش‌گفته پایه‌ی عمل بخش وسیعی از چپ سرنگونی‌طلب و دموکراسی‌خواه است. از حزب حکمتیست-خط رسمی و حزب حکمتیست گرفته تا جمع‌ها و محافل وام‌دار حکمت یا از حکمت‌بریده‌ای چون "مبارزان کمونیست" و "آذرخش" و "اتحاد سوسیالیستی کارگری"، از جناحین راه کارگر گرفته تا خرده‌ریزهای فداییان اقلیت، از "منجیق" و "پروسه" گرفته تا تارنماهای "نقد" و "آزادی بیان"، از "اتحادیه‌ی آزاد کارگران ایران" و "سندیکای اتوبوس‌رانی شرکت واحد" تا "شورای هماهنگی تشکلهای فرهنگیان ایران" و "سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه"، همه و همه بر طبل انقلاب و اسطوره‌ی پیش‌گفته کوبیدند و می‌کوبند. دو نقل‌قول زیر، یکی از نشریه‌ی ورکریست "علیه سرمایه" و دیگری از کمال خسروی گویای همه‌چیز است:

ورودتان فرخنده و میمون باد! ... پاشنه‌ی آشیل و حلقه‌ی سست این خیزش نیز بی‌توجهی ژرف، شکست‌آمیز قیام‌کنندگان به هستی اجتماعی طبقاتی خود، به مطالبات عاجل و چشم‌اندازهای آتی طبقه‌ی خویش است. ورود شما باید آغاز تغییر این وضعیت گردد. ... این جنبش در خطر بلعیده‌شدن توسط کرکسان مرده‌خوار [راست] است و اگر قرار است چنین نشود باید راه ضدسرمایه‌داری پیش گیرد.^{۱۶}

کم-تعینی خیزش کنونی همانا غیبت کارگران و کارکنانی [است] که به‌طور بی‌واسطه در قلمرو تولید و تحقق ارزش فعالند ... ورود کارگران فقط به معنای تقویت نیروی کمی جنبش نیست، بل که با افزایش تعینی تازه بر جنبش، از یک سو ضمن امکان عمل، از بیش-تعینی آن می‌کاهد، از سوی دیگر با والایش و تنقیح حوزه‌های

^{۱۵} برای نقد این اسطوره بنگرید به نوشته‌های ذکرشده در پانویس شماره‌ی ۱۴.

^{۱۶} علیه سرمایه، شماره‌ی ۶۸، آبان ۱۴۰۱، صص ۱۳ و ۱۵.

تأویل، به فرآیند جنبش و مسیر آن صراحت می‌بخشد، به نحوی که با صراحت‌بخشیدن به آرمان‌های رهایی‌بخش و ضد ستم و استثمار، راه تأویل را بر امکان برخی از بدیل‌ها [ی راست‌روانه] می‌بندد.^{۱۷}

در این دو نقل‌قول نمونه‌وار، که صدها مورد آن را در نوشته‌های جریان چپ می‌توان یافت، آن دو وظیفه‌ی پیش‌گفته و اسطوره‌ی بنیادگذارش را می‌توان به راحتی و صراحت یافت. چپ جنبش‌گرا و دچار الهیات جامعه‌ی مدنی و غرق در وهم واقعی جامعه‌ی مدنی (به‌منزله‌ی پدیدار منطق ارزش و اقتصاد) در این سه ماه تمام تلاش خود را کرده است و بیانیه پشت بیانیه صادر کرده است.^{۱۸} و مقاله از پی مقاله منتشر کرده است. کوچک‌ترین اعتراض کارگران را با بوق و کرنا چنین دمیده است که «کارگران هم آمدند»؛ لیکن کارگران تاکنون ورود نکرده‌اند و با هویداشدن شکست سیاسی این شورش و تبدیل شدن آن به دارودسته‌های اکتیویست و ازدست‌دادن توان توده‌ای‌اش و فعال‌شدن باندهای تروریستی، احتمال وقوع این امر هرچه‌بیش‌تر مسدود می‌شود.

چپ ایران می‌خواهد آحاد کارگران ایران را به درون شورش‌ی پروامپریالیستی بکشانند و در این اثنا به‌جای برکشیدن این معرکه به «انقلاب»، دقیقاً آن‌چه اتفاق خواهد افتاد پروامپریالیسم‌شدن کارگران ایران است که رخ می‌دهد. وظیفه‌ی کمونیست‌ها پراتیک‌کردن تقابل سیاسی‌ای سفت‌وسخت و سنگین علیه غایله‌ی ۱۴۰۱ است و درهمین سیاق درهم کوبیدن چپ سرنگونی‌طلب.

انقلاب نه فقط عدم توانایی حاکمان طبقاتی در حکومت‌کردن و عدم‌پذیرش محکومان طبقاتی در پذیرش حاکمیت، بل که واجد سازوکار دیالکتیکی اعتلایی درونی‌ست که گام‌به‌گام باعث انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا در مسیر سیاسی «خودرهانی پرولتاریا» تحت رهبری نظری-سازمانی-نظامی و سیاسی حزب پرولتاریا می‌شود. چپ ایران به دلیل ماهیت دموکراسی‌خواهی‌اش و تصورش از کمونیسم به‌منزله‌ی تحقق ایده‌ی ناب دموکراسی به‌مثابه مفروض اساسی‌اش و عدم‌لحاظ‌داشت شکاف برساننده‌ی جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا و قرارگرفتن‌اش در جناح سرنگونی‌طلبی و براندازی^{۱۹}، ذاتاً جناح چپ لیبرالیسم را تسخیر می‌کند و لذا منطقاً سیاستی ست ضدپرولتاری. چپ ایران آپوکالپتیسیم مستتر در وقایع ۱۴۰۱ را به‌عنوان آنتاگونیسم طبقاتی جا می‌زند و بنابراین «انهدام بی‌معنای اجتماعی» را به‌عنوان انقلاب.

^{۱۷} بهار رزمندگان، پاییز ستمگران، کمال خسروی، سایت نقد، آبان ۱۴۰۱، صص ۵ و ۶.

^{۱۸} به‌عنوان نقدی بر یکی از این تشکلهای به‌اصطلاح کارگری، بنگرید به مقاله‌ی «تضاد "کارگران" و "همه"» (درباره‌ی مواضع شورای هماهنگی تشکلهای فرهنگیان ایران)، علی عسکرزاد، منتشره در فضای مجازی.

^{۱۹} بنگرید به «مساحی جغرافیای سیاست (ترسیم خطوط)»، از نگارنده، منتشره در فضای مجازی.